

# فرهنگ انقلابی، انقلاب فرهنگی

## مهر دادحجتی

دهه ۶۰ اینگونه بود که برای گزینش دانشجو، به محل زندگی افراد می‌رفتند برای تحقیق، که آیا فرزندان که حالا در دانشگاه قبول شده، نماز می‌خوانند؟ با چه کسانی می‌گردد؟ اصلاً خانواده‌اش چگونه افرادی هستند؟ انقلابی‌اند یا ضدانقلاب؟ اهل محل درباره آنها چه می‌گویند؟ خصوصاً انقلابیون متدین محل که نظرشان معتبر بود! از بقال سرکوجه هم می‌پرسیدند. چون او آمار همه رفت و آمدها را داشت. بعد هم که این پرس و جوها نهادینه شد، برخی برای خود نزد تعدادی از نهادها، اعتباری کسب کردند! اصلاً انقلابیون متدین پس از انقلاب، جایگاه ویژه پیدا کرده بودند. بالاخره در هر محله‌ای چند انقلابی متدین پیدا می‌شد که محل رجوع بازرسان «هیأت گزینش» باشند. آنها هم که انقلابی نبودند، خیلی زود دریافتند که راه میانبر به خیلی از جاها، همین انقلابی بودن است. مردها و زنانی که پوشش و آرایششان به یکباره تغییر کرده بود. هر چند که آن روزها خیلی‌ها اینگونه بودند. انقلاب خیلی‌ها را تغییر داده بود. مردها و زن‌هایی که به ناگاه انقلابی و مذهبی شده بودند و پوشش و آرایششان هم متناسب با عقیده‌شان تغییر کرده بود. بعدها که جنگ آغاز شد این تغییرات گسترده‌تر هم شد. خصوصاً در جنوب شهر، همانجا که از سال‌ها پیش از انقلاب، بافتی سنتی داشت. حالا هم که غلبه با انقلابیون متدین بود. آنها در هر محله دست بالا را داشتند. کشور، دوران تازه‌ای را با انقلاب آغاز کرده بود. انقلاب فرهنگی هم به آن شتاب داده بود. کشور به سرعت در حال پوست انداختن بود و دانشگاه‌ها از این قاعده مستثنی نبود. انقلاب فرهنگی اما در تهران، با یک شبانه روز درگیری در دانشگاه تهران آغاز شد. دقیقاً همان روزی که قرار بود شورای انقلاب کنترل دانشگاه را در دست بگیرد و تکلیف بسیاری از دفاتر گروه‌ها و احزاب در دانشگاه را روشن کند. آن روز در چشم برهم زدنی اوضاع از کنترل خارج شد و کار به خشونت کشیده شد. گروهی از دانشجویان وابسته به سازمان‌های چریکی در دانشگاه تهران، به ناگاه مسلح شدند و با پاسداران کمیته انقلاب که از بیرون دانشگاه قصد ورود به دانشگاه داشتند آتش مبادله کردند. گروه‌های مسلح به سرعت، دانشگاه را در تسخیر خود در آورده بودند و همین

سبب رویارویی آنها با پاسداران کمیته شده بود. در پی طولانی شدن درگیری‌ها، دکتر حسن حبیبی، وزیر علوم، در محل حاضر شد تا بلندگو در دست، بر فراز يك آمبولانس با افراد مسلح مستقر در دانشگاه مذاکره کند. مذاکره اما نتیجه نداد. هر چند زمان مشکل را حل کرد. پس از يك شب پر التهاب که جسته و گریخته صدای چند شلیک شنیده شد. با طلوع سپیده و تنگتر شدن محاصره، برای جلوگیری از ورود مهمات به داخل دانشگاه، افراد مسلح ناچار به تسلیم شدند و اینگونه پس از ساعت‌ها درگیری، دانشگاه به تصرف نیروهای انقلاب در آمد.

روزهای نخست انقلاب، خیابان شاهرضا (انقلاب) هنوز بلوار بود و وسط آن هنوز چمن داشت و پیاده‌راه جلو دانشگاه هم سراسر دکه بود. دکه‌هایی که عمدتاً گروه‌های کمونیست دایر کرده بودند و محصولات از قبیل کتاب، نشریه و نوار کاست در آنها می‌فروختند. رهبر انقلاب از مدت‌ها پیش از آن، در دیدارهای مختلف از ضرورت تغییر دانشگاه‌ها سخن گفته بود از جمله در پیام نوروزی خود در اول فروردین ۱۳۵۹ که گفته بود: «باید انقلابی اساسی در تمام دانشگاه‌های سراسر ایران به وجود آید تا اساتیدی که در ارتباط با شرق یا غربند تصفیه گردند و دانشگاه محیط سالمی شود برای تدریس علوم عالی اسلامی. باید از بدآموزی‌های رژیم سابق در دانشگاه‌های سراسر ایران شدیداً جلوگیری کرد، زیرا تمام بدبختی جامعه ایران در طول سلطنت این پدر و پسر از این بدآموزی‌ها به وجود آمده است. اگر ما ترتیبی اصولی در دانشگاه‌ها داشتیم، هرگز طبقه روشنفکر دانشگاهی‌ای نداشتیم که در بحرانی‌ترین اوضاع ایران در نزاع و چند دستگی با خودشان باشند و از مردم بریده باشند و از آنچه که بر مردم می‌گذرد چنان آسان بگذرند که گویی در ایران نیستند. تمام عقب‌ماندگی‌های ما به خاطر عدم شناخت صحیح اکثر روشنفکران دانشگاهی از جامعه اسلامی ایران بود، و متأسفانه هم‌اکنون هم هست. اکثر ضربات مهلکی که به این اجتماع خورده است از دست اکثر همین روشنفکران دانشگاه رفته‌ای که همیشه خود را بزرگ می‌دیدند و می‌بینند و تنها حرف‌هایی می‌زدند و می‌زنند که دوست به اصطلاح روشنفکر دیگرش بفهمد، و اگر مردم هیچ نفهمند، نفهمند. زیرا دیگر چیزی که مطرح نیست مردمند و تمام چیزی که مطرح است خود اوست...» (صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۲۰۷) در پی همین سخنرانی، «شورای انقلاب» در دیدار نوروزی با رهبر انقلاب، از او سه روز مهلت خواسته بود تا بساط دفاتر و تشکیلات گروه‌های غیر اسلامی در دانشگاه‌ها را برچینند. پس از آن، شورای انقلاب مقرر کرد، تا پایان سال تحصیلی در خرداد، هرگونه اقدام استخدامی در دانشگاه‌ها متوقف شود. در ۲۳ خرداد همان سال ۱۳۵۹، آیت‌الله خمینی طی فرمانی، گروهی را مامور اسلامی‌سازی دانشگاه‌ها کرد و به آنها فرمان تشکیل

«ستاد انقلاب فرهنگی» داد. ستادی که خود اعضای آن را برگزید: «به آقایان محترم محمدجواد باهنر، مهدی ربانی املشی، حسن حبیبی، عبدالکریم سروش، شمس آلاحمد، جلال‌الدین فارسی و علی شریعتمداری مسوولیت داده میشود تا ستادی تشکیل دهند... و خطامشی فرهنگی آینده دانشگاه‌ها، بر اساس فرهنگ اسلامی و انتخاب و آماده‌سازی اساتید شایسته متعهد و آگاه و دیگر امور مربوط به انقلاب آموزشی اسلامی اقدام نمایند.» او در آغاز همین فرمان نوشته بود: «مدتی است ضرورت انقلاب فرهنگی که امری اسلامی است و خواست ملت مسلمان می‌باشد، اعلام شده است و تاکنون اقدام موثر اساسی انجام نشده است.» آیت‌الله خمینی البته از مدت‌ها قبل نگرانی خود را از بابت اسلامی نشدن بسیاری مراکز، وزارتخانه‌ها، سازمان‌ها، ادارات و دوایر دولتی ابراز کرده بود. او در نخستین روزهای استقرار دولت موقت مهندس مهدی بازرگان در زمستان ۱۳۵۷، در ۱۶ اسفند ۱۳۵۷، در جمع گروهی از پزشکان و پرستاران گفته بود: «پنجاه و چند سال است که پیرمردهای ما - آنهایی که به سن من یا یک قدری هم کمتر هستند - پنجاه و چند سال است که عذاب الیم این طایفه [پهلوی] را کشیدند. و... انسان‌های ما را که باید مقدرات این مملکت در دست آنها باشد و مملکت را آباد کنند، معنویتش را آباد کنند، مادیتش را آباد کنند، این نیروها را از دست ما گرفتند و به مراکز فحشا کشیدند. تمام مراکز آموزشی را اینها مراکز فحشا قرار دادند. سینما که یکی از مراکز آموزشی است در دنیا، رادیو و تلویزیون که یکی از مراکز آموزشی است برای همه، آموزش برای همه طبقات، دستگاهی است که باید همه ملت را آموزش بدهد، اینها [رادیو] به صورت دیگری درآوردند. سینماها را مراکز فحشا تقریباً قرار دادند. رادیوها تبلیغاتشان دیدید چه بود، تلویزیون هم همین طور! اینها امروز... باید اصلاح بشوند... الآن این تتمه رژیم فاسد در آنها هست؛ در مطبوعات ما هست، در روزنامه‌های ما هست، در مجلات ما هست؛ الآن هم آن فساد تتمه‌اش هست. باید به تدریج اینها اصلاح بشود. این اخلاق فاسدی که در جوان‌های ما ایجاد کردند باز هم... تتمه‌اش هست لکن باید اصلاح بشود. خدا میداند که این مراکز فحشا با جوان‌های ما چه کرد؛ برای آنها همه‌چیز را تهیه کردند [تا] غفلت کنند از همه‌چیز خودشان. مراکز فحشا را درست کردند به رایگان دادند؛ دعوت کردند، دعوت‌ها کردند، جوان‌های ما را کشیدند در آن مراکز و از مقدرات خودشان غافل کردند... مردم را اینطور کرده بودند که مثل گوسفند اطاعت کند! سر تا پا اطاعت است؛ چه فرمان سلطان چه فرمان خدا، «چه فرمان ایزد چه فرمان شاه»!!» (صحیفه-ج ۶)

يك روز پيش از آن، آيت‌الله خميني در ۱۵ اسفند ۵۷ از وضعيت وزارتخانه‌ها هم گله کرده بود: «زنان اسلامي بايد با حجاب بيرون بيايند نه اينکه خودشان را بزرگ کنند. کار در ادارات ممنوع نيست اما بايد زنان با حجاب اسلامي باشند... به من گزارش داده‌اند که در وزارتخانه‌ها، زن‌هاي لخت هستند و اين خلاف شرع است...» (روزنامه اطلاعات ۱۵ اسفند ۱۳۵۷) رهبر انقلاب دغدغه هر چه سريع‌تر اسلامي‌سازي، مراکز را داشت. از همين رو، از همان بدو پيروزي انقلاب زمزمه‌هاي «انقلاب اداري» و «انقلاب فرهنگي» شنیده شد. خصوصا پس از اشغال سفارت امريکا در ۱۳ آبان ۱۳۵۸، که گروهی دانشجوي جسور، خود را «دانشجویان مسلمان پيرو خط امام» معرفي کردند تا اينگونه در هنگامه کشمکش و رقابت گروه‌هاي گوناگون دانشجويي، آنها دست بالاتر را نزد افکار عمومي پيدا کنند. رهبر انقلاب نيز، حرکت انقلابي آنها را پسنديد و از آنها با اين عبارت: «انقلابي بزرگ‌تر از انقلاب اول» حمايت کرد. اين حمايت آيت‌الله خميني و تشکل گسترده دانشجویان حامي او، دانشگاه‌ها را يك گام ديگر به تصفيه نزديک‌تر کرد تا در نهايت، در ۲۳ خرداد ۱۳۵۹، با صدور فرمانی دانشگاه وارد تعطيلات چند ساله شد. در همين دوران است که کار گزينش مجدد کارکنان، استادان و دانشجویان توسط گروه‌هايي، عمدتاً نزديک به انجمن‌هاي اسلامي دانشجویان و ستاد انقلاب فرهنگي آغاز ميشود تا پس از «تصفيه عناصر ناباب و ضد انقلاب» دانشگاه با ساز و کاری متناسب با «ارزش‌هاي انقلاب» نوگشايي شود. از ميان رشته‌هاي تحصيلي، رشته پزشکی زودتر از ديگر رشته‌ها پس از يكسال و نيم بازگشايي شد. پس از آن رشته‌هاي فني و دست آخر رشته‌هاي علوم انساني، که سه سال و نيم تعطيلي‌شان به درازا کشيد، بازگشايي شدند. دانشجوياني هم که ۲۵ واحد يا کمتر به پايان تحصيلاتشان مانده بود، مستثنا از ديگران، اين اجازه را يافتند تا درسشان را به پايان برسانند و با فارغ‌التحصيلي دانشگاه را ترک کنند. هر چند که در ميان همان‌ها هم تعدادي مشمول تصفيه شدند و هرگز دانشگاه را به پايان نرساندند. اما تا زمان تعطيلي دانشگاه و آغاز تصفيه‌ها، هنوز چند ماهي فاصله بود. گروه‌هاي سياسي فعال در دانشگاه‌ها، که براي خود دفتر دايِر کرده بودند، شروع به عضوگيري کردند. خصوصا دو سازمان چريکي سرشناس، چريک‌هاي فدائي خلق و مجاهدین خلق، که در آن روزها بسيار فعال بودند و ميان جوانان، هواداراني داشتند. علني شدن فعاليت اين دوسازمان پس از انقلاب، به آنها امکان تبليغات آشکار داده بود. برگزاري ميتينگ، تجمعات سياسي، انتشار نشریه، کتاب و نوار که عمدتاً در دانشگاه تهران و خيابان‌هاي اطراف آن رخ مي‌داد. از همان ابتدا هم افراي در مخالفت با اين گروه‌ها، به گردهمايي‌ها و

تجمعات آنها یورش می‌بردند و با توسل به خشونت، آنها را بر هم می‌زدند. افرادی عمدتاً با لباس شخصی که به «گروه‌های فشار» معروف بودند. این درگیری‌ها گاه به درون دانشگاه هم کشیده می‌شد و فضای آنجا را ملتهب می‌کرد. در آن روزها ورود به صحن دانشگاه برای همه آزاد بود. چون هر روز در فضای باز دانشگاه، میان دانشجویان از گرایش‌های مختلف، بحث و گفت‌وگو درمی‌گرفت و مردم هم برای شنیدن آن بحث‌ها به جمع دانشجویان اضافه می‌شدند. ادامه این وضع اما خوشایند برخی سران انقلاب نبود. خصوصاً وقتی شنیده می‌شد که هر روز در گوشه و کنار همین تجمعات درگیری رخ داده و کار در نهایت به خشونت کشیده شده است. روزنامه‌ها هم هر روز خبر این درگیری‌ها را منتشر می‌کردند. خصوصاً «آیندگان» که پوشش خبری‌اش کامل‌تر بود. شاید به همین خاطر هم بود که نخستین وزیر ارشاد، ناصر میناچی را نگران کرده بود. گفته می‌شود به خاطر همین روزنامه بود که او، اقدام به ابلاغ قانون جدید مطبوعات کرد تا بتواند آن را در چارچوب قانون مهار کند. روزنامه اما پس از بیانیه دفتر آیت‌الله خمینی در ۲۰ اردیبهشت ۱۳۵۸ که در آن آمده بود «ایشان این روزنامه را از این پس هرگز نخواهد خواند»، در مرداد ۱۳۵۸ از انتشار بازماند. یکسال بعد در خرداد ۱۳۵۹، انقلاب فرهنگی با تعطیلی دانشگاه‌ها آغاز شد. انقلابی که قرار بود «فضای دانشگاه را م‌عطر به بوی خوش اسلام کند». این را عضو شاخص ستاد انقلاب فرهنگی، دکتر عبدالکریم سروش در ویژه برنامه تلویزیونی معرفی ستاد انقلاب فرهنگی گفته بود، آن‌هنگام که مجری از او هدف اصلی ستاد را جویا شده بود.